

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

موضوع جزئی: تعبدی و توصلی - مقتضای اصل بر طبق معنای غیر مشهور (جهت اول: اتیان واجب بالمباشرة أم مطلقاً) مصادف با: ۱ شعبان ۱۴۳۶

جلسه: ۱۱۸

سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد در مورد شک در تعبدیت و توصلیت به این معنا که آیا مباشرت در انجام واجب معتبر است یا نه، مشهور قائلند که اطلاق اقتضای توصلیت دارد لکن محقق خوئی (ره) در مقابل مشهور فرمود که اطلاق اقتضای تعبدیت دارد یعنی حتماً واجب باید توسط خود مکلف، مباشرةً انجام شود و چنانچه دیگری اقدام به اتیان واجب کند، موجب سقوط امر نخواهد بود.

بررسی کلام محقق خوئی (ره)

ایشان سه احتمال در این مقام ذکر کرد که دو احتمال را رد کرد و احتمال سوم را پذیرفت. طبق احتمال سوم منظور از شک در تعبدیت و توصلیت بر معنای غیر مشهور یعنی اینکه شک می‌کنیم آیا وجوب مشروط است یا مطلق به این معنا که آیا وجوب مشروط به عدم اتیان غیر است که این همان توصلیت است یا وجوب مطلق است یعنی چه دیگری اتیان کند و اتیان نکند، مکلف باید خودش انجام دهد که این همان تعبدیت است. ایشان فرمود اطلاق اقتضا می‌کند که این وجوب مطلق باشد نه مشروط.

به نظر ما همین قسمت از کلام ایشان جای اشکال دارد؛ در اینکه در این بحث سه احتمال ذکر کرده‌اند و دو احتمال اول را رد کردند، ما وارد بحث در آن دو احتمال نمی‌شویم. بلکه همین احتمال سوم که ایشان آن را به عنوان احتمال معقول و ممکن پذیرفته است را اخذ می‌کنیم. سؤال این است که اگر امر دائر بین وجوب به نحو مطلق و بین وجوب به نحو مشروط باشد، چرا وجوب مشروط را این گونه تفسیر می‌کند که: «مشروط به عدم قیام غیر مکلف» است؛ ایشان فرمود امر تکلیف در این مقام دائر است بین اینکه وجوب و تکلیف مشروط به عدم قیام غیر باشد و بین اینکه مطلق باشد، سواءً قام غیره ام لم یقم، یعنی شرطی که برای وجوب ذکر کرده، عدم قیام غیر مکلف است، وجوب مشروط یعنی مثلاً وجوب ردّ سلام بر شخص مکلف مشروط است به اینکه دیگری اقدام به ردّ سلام نکند و وجوب مطلق یعنی اینکه ردّ سلام بر شخص مکلف واجب است چه دیگری اتیان کند و چه نکند. پس شرط در اینجا عدم قیام غیر مکلف دانسته شده است.

حال اگر ما بپذیریم که در اینجا وجوب دائر است بین وجوب مشروط و وجوب مطلق، به چه دلیل این شرط عدم قیام غیر مکلف باشد. ما می‌گوییم درست است که در اینجا وجوب دائر بین وجوب مشروط و مطلق است و درست است که وجوب مشروط طبق تفسیر ایشان، نتیجه‌اش توصلیت است و وجوب مطلق نتیجه‌اش تعبدیت است، لکن منظور از وجوب مشروط یعنی اینکه وجوب مشروط است به اتیان شخص مکلف و وجوب مطلق یعنی وجوب مقید به اتیان شخص مکلف

نیست. این عمل واجب است سواءً قام به المكلف ام غيره. خطاب متوجه مكلف شده و ما می دانیم که مثلاً ردّ سلام بر او واجب است ولی شك داریم که آیا وجوب ردّ سلام مشروط به اتیان شخص مكلف است یا اینکه مطلق است، یعنی این خطاب متوجه این شخص شده چه مكلف به آن اتیان کند و چه دیگری اتیان کند. اگر اینگونه تفسیر کنیم، نتیجه بحث متفاوت می شود. اگر گفتیم اطلاق اقتضا می کند که وجوب، مشروط نباشد، نتیجه اش توصلیت است نه تعبدیت.

پس اگر بگوییم امر تکلیف دائر است بین وجوب مشروط و وجوب مطلق و وجوب مشروط را تفسیر کنیم به وجوب مشروط به اتیان خود مکلف و وجوب مطلق، یعنی وجوب چه مکلف انجام دهد و چه غیر مکلف. آن گاه دیگر اطلاق اقتضای تعبدیت نمی کند بلکه اقتضای توصلیت می کند.

ممکن است گفته شود این تفسیر از وجوب مشروط و وجوب مطلق بازگشت به احتمالات قبلی می کند؛ چون طبق این تفسیر، وجوب مشروط یعنی وجوب مشروط به اتیان شخص مکلف، اما وجوب مطلق یعنی وجوب آن شیء، چه خود مکلف اتیان کند و چه غیر مکلف. آن گاه در این صورت واجب بین فعل هذا و فعل الغير دوران پیدا می کند، و این در واقع همان احتمال اول است.

ولی به نظر می رسد آنچه ما گفتیم با احتمال اول و دوم فرق دارد؛ چون طبق آن دو احتمال واجب مردد است ولی طبق بیان ما خود وجوب مردد است بین مشروط و مطلق لکن به تفسیری غیر از آنچه آقای خوبی (ره) گفته اند. به هر حال به نظر می رسد جای این ایراد یا اشکال وجود داشته باشد لذا اینکه ایشان فرموده اطلاق، اقتضای تعبدیت می کند، قابل قبول نیست.

اما راجع به اصل عملی ایشان فرمود مقتضای اصل عملی هم اینجا اشتغال است لکن در صورتی که فعلیت تکلیف احراز شده باشد؛ چون ایشان دو صورت کرد و فرمود اگر دست ما از دلیل لفظی کوتاه شد و نوبت به اصل عملی رسید، اگر فعلیت تکلیف احراز نشده باشد، مورد از موارد جریان اصل برائت می شود ولی اگر فعلیت تکلیف احراز شده باشد، این مورد از موارد جریان اشتغال است. و این یعنی تعبدیت؛ چون فرض این است که ما شك داریم که این واجب را اگر خود مکلف انجام نداد و دیگری انجام داد، آیا هنوز ذمه او مشغول تکلیف است یا نه؟ اصل اشتغال اقتضا می کند که ذمه او مشغول تکلیف باشد و با اتیان غیر، تکلیف از او ساقط نمی شود. این چیزی است که ایشان در مورد اصل گفته است.

طبق مبنایی که ایشان در باب فعلیت تکلیف دارد (که فعلیت تکلیف را تابع فعلیت شرایط می داند)، ممکن است به نحوی این مطلب قابل توجیه باشد اما اگر ما فعلیت تکلیف را تابع فعلیت شرایط ندانستیم، اینجا ما وقتی مواجه با یک تکلیفی می شویم، به طور کلی از دو حال خارج نیست: یا اصل تکلیف در حق مکلف ثابت شده و ما شك در کیفیت سقوط تکلیف داریم که آیا من دون مباشرة، تکلیف ساقط می شود یا نه، اشتغال یقینی تکلیف مستدعی فراغ یقینی است. من یقین دارم که تکلیف به من متوجه شده و وقتی دیگری انجام می دهد، من یقین ندارم که ذمه من فارغ شده یا خیر، فقط زمانی یقین می کنم که ذمه من فارغ شده که خودم انجام دهم.

سؤال:

استاد: به صورت کلی عرض می‌کنم که اگر ثبوت اصل تکلیف مسلم باشد، اصل اشتغال جاری می‌شود. اگر اصل تکلیف به این نحو قطعی نباشد، اصل برائت جاری می‌شود. حال این را آقای خوبی در چهار چوب فعلیت تکلیف و عدم فعلیت تکلیف برده ولی کلیت این است که ما باید ببینیم که اصل تکلیف اگر متوجه ما شده باشد، قهراً اصل مقتضای اشتغال است و اگر اصل تکلیف متوجه ما نشده باشد، اینجا مقتضای اشتغال نیست.

تا اینجا ما راجع به جهت اول بحث کردیم و گفتیم می‌خواهیم مقتضای اصل لفظی و اصل عملی را در شک در تعبدیت و توصلیت بر طبق معنای غیر معروف و غیر مشهور از تعبدی و توصلی بدست بیاوریم لکن گفتیم این معنای غیر مشهور ابعاد مختلفی دارد: یک جهت این بود که بگوییم منظور از تعبدی یعنی آن واجبی که مباشرت در آن معتبر است و منظور از توصلی یعنی آن واجبی که مباشرت در آن معتبر نیست.

نتیجه جهت اول

اصل لفظی اقتضای توصلیت دارد و اصل عملی در یک فرض اقتضای برائت و در یک فرض اقتضای اشتغال دارد.

جهت دوم

جهت دوم در رابطه با اراده و اختیار مکلف است، یعنی بگوییم تعبدی؛ واجبی است که از روی اراده و اختیار انجام گرفته و توصلی واجبی است که از روی اراده و اختیار انجام نشده است. اگر من شک در واجبی کردم که اراده و اختیار در اتیان آن معتبر است یا نه، اصل لفظی چه اقتضایی دارد؟ دلیلی وارد شده و تکلیفی را متوجه من کرده، اما من نمی‌دانم که این تکلیف بر طبق این دلیل حتماً باید با اراده و اختیار من انجام شود (تعبدی است) یا نه اگر از روی اراده و اختیار من هم انجام نشود، تکلیف اتیان شده است (توصلی است).

اینجا باید هم اصل لفظی و هم اصل عملی را بررسی کنیم و ببینیم که مقتضای اصل لفظی و اصل عملی چیست؟ سه طریق در اینجا مبنی بر اینکه اطلاق اقتضا می‌کند که تکلیف از روی اراده و اختیار باید انجام شود ذکر شده است، یعنی اگر واجب بدون اراده و اختیار مکلف انجام شود، آن امر ساقط نمی‌شود و اصل تعبدیت است.

راه اول

بعضی می‌گویند اختیار و اراده، جزء مدلول ماده و هیئت امر است. وقتی می‌گوید «افعل» یعنی اتیان کن به این فعل از روی اراده و اختیار و اراده و اختیار جزء مدلول و معنای هیئت افعال است.

راه دوم

یک راه هم این است که اختیار و اراده، جزء معنای هیئت افعال یا ماده امر نیست بلکه دلیل مطلق به این حصّه خاصه انصراف پیدا می‌کند، یعنی مثلاً وقتی می‌گوید «افعل»، این «افعل» مطلق است و مطلق یعنی این فعل باید انجام شود چه از روی اراده و اختیار باشد و چه از روی غیر اراده و اختیار؛ مدلول افعال این است ولی این انصراف پیدا می‌کند به خصوص فعل انجام شده از روی اراده و اختیار. مثل همه موارد دیگری که یک لفظ مطلق، به اسباب و عواملی به یک نوع یا حصّه خاصه یا فرد خاص انصراف پیدا می‌کند.

راه سوم

اینکه اختیار و اراده از اجزاء واجب اند ولی این، نه از راه انصراف فهمیده می‌شود و نه از راه معنا و مدلول هیئت افعال فهمیده می‌شود بلکه طبیعت حال امر این است و اصلاً خود امر و طبیعت حال امر و طلب و بعث، جز این نیست که کار باید از روی اراده و اختیار انجام شود.

این راه سوم را مرحوم محقق نائینی فرموده^۱؛ ایشان می‌گویند امر ظهور در اختیار دارد لکن نه از باب انصراف و اینکه معنای مدلول این است بلکه اگر در خود صیغه امر دقت شود، چیزی جز این را نمی‌رساند.

ادله محقق نائینی بر لزوم اراده و اختیار در اتیان فعل

محقق نائینی بر اینکه صیغه امر ظهور دارد در اتیان از روی اختیار و اراده دو دلیل می‌آورد:

دلیل اول

به طور کلی غرض از امر و دستور مولا تحریک و ایجاد انگیزه در عبد است، یعنی وقتی مولا به عبدش می‌گوید این کار را انجام بده، غرض او این است که انگیزه‌ای در او ایجاد شود و این موجب تحریک عضلات و حرکت به سمت انجام مأمور به شود. لازمه ملاحظه غرض مولا از دستور و امر این است که مطلوب مولا مقدور برای عبد و مخاطب باشد. اگر مقدور او نباشد، اصل طلب لغو است، یعنی من از شما چیزی را طلب کنم در حالی که شما قدرت انجام آن را ندارید. بنابراین برای اینکه این غرض محقق شود و مولای حکیم مرتکب لغو و دستور بی‌فایده و لغو نشده باشد، چاره‌ای نداریم جز اینکه بگوییم طبیعت حال امر در باب اوامر یک حصه خاصی از فعل است و آن هم حصه مقدوره است و آن فعلی که برای مکلف مقدور باشد.

آن‌گاه آن حصه و موردی که مقدور مکلف است، آن فعلی است که از روی اراده و اختیار انجام شود. فعلی که از روی اراده و اختیار نباشد اصلاً مقدور مکلف نیست. شما مثلاً در خواب یک کاری را انجام دهید آیا می‌توان گفت که این فعل مقدور شما بود و شما قدرت بر آن فعل داشتید و آن را انجام دادید؟ این فعل در این فرض موضوعاً از حیثه مقدوریت مکلف خارج است.

حال ایشان می‌گوید اگر ما شک کنیم در اینکه واجب به مجرد تحقق این فعل در خارج ساقط می‌شود ولو اینکه اختیار و اراده‌ای در کار نباشد یا خیر، مقتضای اطلاق دلیل این است که این تکلیف ساقط نمی‌شود؛ چون آنچه که واجب است حصه مقدوره است و آنچه که انجام شده حصه غیر مقدوره است. حال اگر قرار است یک حصه واجب باشد، انجام دادن حصه دیگر، مسقط تکلیف نیست؛ چون از ما حصه مقدوره را خواستند یعنی فعل مع الاختیار و الارادة و آن فعلی که من انجام داده‌ام، فعل مع غیر الاختیار و الارادة است. وقتی شک داریم که آیا این فعل مسقط تکلیف است و آیا با این کار، این واجب محقق شده یا خیر، اطلاق اقتضا می‌کند که تکلیف ساقط نشده باشد.

بحث جلسه آینده: دلیل دوم محقق نائینی ان شاء الله در جلسه آینده بیان خواهد شد.

۱. أجدود التقریرات، ج ۱، ص ۱۵۳.